



گزارش جشن پنجمین سالگرد راه اندازی

«خونه مادری»



امروز پنج‌شنبه، سی‌ام شهریور ماه ۱۴۰۲ است. زندگی مثل روزهای گذشته در کوچه پس‌کوچه‌های دروازه غار جریان دارد. در کوچه‌ها که قدم می‌زنی، در هر گوشه‌ای، کارتن‌خواب یا مصرف‌کننده‌ای پایپ به دست، مشغول مصرف مواد روزانه‌اش است؛ بوی درهم‌آمیخته‌ی پلاستیک سوخته و زباله و ادرا، و پس‌توهای تنگی که نشئه‌ای زیر آفتاب در خواب عمیق‌اش غلت می‌زند. در همین کوچه‌ها و در لابه‌لای تصاویر ناراحت‌کننده و ناامیدی و تباهی، کودکان بازی می‌کنند. شادند و تصویر سیاه دروازه غار را در دنیای کودکی خود مخدوش می‌کنند. به یادمان می‌آورند که نباید به این سیاهی رنگ باخت. کوچه پس‌کوچه‌ها را به مقصد «خونه مادری» رج می‌زنیم. به کوچه‌ی فیضی پلاک پنج می‌رسیم که مثل همیشه آب‌پاشی شده است. هیاو و هیجانی در کوچه برپاست. کودکان و بزرگسالان بین دو دری که متعلق به فضای «خونه مادری» است جابه‌جا می‌شوند. از در اول که وارد می‌شود گویی وارد اتاق تمرین تئاتر شدی. هر سمت را که نگاه می‌کنی عده‌ای مشغول تمرین اجرای شعر یا متنی هستند. جلوی در دختران بزرگ‌تر، «سوگندنامه‌ی خواندن» را با صدای بلند می‌خوانند. فاطمه سعی دارد صدای اعضای گروه را هماهنگ کند، فریاد می‌زند بلندتر، پرانرژی‌تر. از طبقه‌ی بالایی صدای تمرین آواز می‌آید. خاله نیره حیدری حرکات همراه اجرای شعر را به کودکان کلاس‌اش یادآوری می‌کند و امیرعلی می‌خواهد قسمت ابتدای شعر که برعهده‌اش است را تکرار کند. «رفتم به باغی، دیدم کلاغی...» صدایی است که از کلاس کودکان زیر پنج سال بیرون می‌آید. مربی امیر را درون دفتر آورده تا متن خوش‌آمدگویی به مهمانان را برای خانم سیار بخواند. همه در سکوت به امیر گوش می‌دهند که شمرده شمرده متن خوش‌آمدگویی را می‌خواند و اشک شوق در چشمان پرسنل حلقه می‌زند، از محکم ایستادن امیر با متنی در دست‌اش، و صدای‌ش که بدون اشتباه واژه‌ها را کنار هم قرار می‌دهد...

ما همچنان در دروازه غاریم. اعتیاد و کارتن‌خوابی، مانند یک مرداب، هر چیزی که دم دست‌اش باشد را در خود فرو می‌برد. اما در میان این مرداب آسیب‌جشنی برپاست که مجریان‌اش نه فقط نیکوکاران و یاوران و حامیان همیشه‌حاضر کودکان‌اند، بلکه کودکان و بزرگسالانی هستند که دروازه غار را هر روز با پوست و گوشت‌شان لمس می‌کنند و همت کرده‌اند استخوان‌های‌شان را از زیر دندان دروازه غار دربیاورند. استخوان خودشان و خانواده‌شان را.

امسال، برخلاف سال‌های گذشته، آنچه از فعالیت پنج‌ساله‌ی «خونه مادری» ارائه می‌شود، **حداقل‌های حمایتی، مراقبتی و تربیتی نیست**، بلکه کیفیتی است متناظر و متناسب با آنچه در جهان برای یک کودک طلب می‌شود. امروز در «خونه مادری» نتیجه نه ماه تلاشی متفاوت در جهت احقاق حقوق کودکان ارائه می‌شود.

سال گذشته در چهارمین سالگرد تاسیس «خونه مادری» ما از فعالیت‌های مرکز گفتیم. آمار خدمات «خونه مادری» را نشان دادیم. متولیان «خونه مادری» دست‌آوردهای سال گذشته خود را برجسته کردند و

دست‌آوردها را از خلال فیلم‌ها و عکس‌ها نشان دادند. امسال پنجمین سالگرد «خونه مادری» رنگ و بویی دیگر دارد. حاصل فعالیت سال گذشته «خونه مادری» پیکری انسانی دارد زیرا مادران، مربیان و کودکان هستند که در وجوه گوناگون و عرصه‌های مختلف زندگی خود تغییر را لمس کرده‌اند. خشت‌هایی ابتدایی که مسیر تغییر را میسر می‌کنند و افق تغییر در چرخه‌ی آسیب دروازه غار را در دیدگان مادران و کودکان این محل می‌کشایند.

نه ماه پیش بود که «با من بخوان» به «خونه مادری» آمد. با من بخوان چیست؟

«با من بخوان» برنامه‌ای است که بر پایه‌ی رساندن کتاب‌های مناسب و باکیفیت به دست همه‌ی کودکان بنا شده است، به‌ویژه کودکانی که در وضعیت معمول زندگی به این‌گونه از کتاب‌ها دسترسی ندارند. «همه‌ی کودکان حق دارند کتاب‌های باکیفیت بخوانند» در سرلوحه‌ی این برنامه قرار دارد. «با من بخوان» بر تقویت سواد پایه و سهیم شدن کتاب با کودکان و نوجوانان با روش بلندخوانی، گفت‌وگو و نمایش و سایر فعالیت‌ها در پیوند با کتاب تمرکز دارد تا هم‌زمان با ایجاد لذت و شوق خواندن تأثیرگذاری ژرفتری بر ذهن و جان کودکان بگذارد. ما از طریق «با من بخوان» شاهد نهادینه شدن جمله‌ای هستیم که بارها و بارها کلیشه‌وار تکرارش کردیم: «**کتاب خوب است**». موسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان از آذرماه ۱۴۰۱ با پشتیبانی مالی خانم خرمن کسرای و مشارکت مالی و همکاری «خونه مادری» فعالیت خود در این مرکز را آغاز کرد. پیش از هر چیز مربیان «خونه مادری» در کارگاه‌های آموزشی برنامه‌ی «با من بخوان» آموزش دیدند، کتابخانه‌ی مناسب برای کودکان تاسیس شد و فصل جدیدی در کتاب فعالیت «خونه مادری» آغاز شد...

تا پیش از ورود «با من بخوان»، کتابخانه‌ی «خونه مادری» انباری از کتاب‌های اهدایی بود. هر نوع کتابی در این کتابخانه یافت می‌شد. تحت تاثیر ایده‌ی «کتاب سودمند است» یاوران و حامیان انواع و اقسام کتاب‌ها را برای «خونه مادری» ارسال می‌کردند و در همین حال از پیش‌برد یک حرکت فرهنگی مطمئن بودند. اما حالا کتابخانه‌ی «خونه مادری» هر کتابی را نمی‌پذیرد و از یاوران و حامیان می‌خواهد بنا بر نیاز کتابخانه و پیشنهاد کتابخانه کتاب‌ها را تهیه کنند. اکنون اهمیت کیفیت کتاب برای «خونه مادری» محرز است و سعی دارد این دانش را به پرسنل، مربیان و یاوران خویش نیز سرایت دهد. هر روز کودکان چهل و پنج دقیقه تا یک ساعت زمان کتابخانه دارند. با مربیان خود به کتابخانه می‌آیند. لابه‌لای قفسه‌های کتاب سرک می‌کشند. کتاب‌ها را ورق می‌زنند. گاهی از مربی یا کتاب‌دار می‌خواهند برای‌شان کتاب را بخواند. گاهی هم دوست دارند خودشان داستان کتاب را برای دوستان‌شان بگویند. تلاش است کودکان در هر سنی که هستند با کتاب آشنا شوند و شکلی از تعامل با کتاب را تجربه کنند. از لمس کردن کتاب گرفته تا ورق زدن آن. چگونه یک کتاب را با دوستان‌شان ببینند و چگونه با کتاب برخورد کنند که پاره نشود. کتاب را از دست هم‌دیگر نکشند و به جای‌اش صبر کنند و با دیدن و ورق‌زدن کتاب را با دوست‌شان به اشتراک

بگذارند. تصویرسازی‌ها را ببینند به رابطه‌ی متن و تصویر در کنار یکدیگر توجه کنند. همه نکاتی هستند که رفته رفته حضور کتاب و کتابخانه را تبدیل به یکی از نیازها و خواسته‌های کودکان می‌کند.



جشن پنجمین سالگرد «خونه مادری» در زمین بازی برگزار شد. زمین بازی پارسال خرابه‌ای بود که همسایه‌ها از هر طرف در آن آشغال می‌انداختند. سال گذشته این زمین بازسازی شد. بچه‌ها بوته‌های مختلفی در آن کاشتند و نام‌اش را «باغچه‌ی رویاها» گذاشتند. «باغچه‌ی رویاها» تبدیل به زمین بازی برای کودکان «خونه مادری» شد. و حالا بچه‌ها در این زمین دوچرخه‌سواری می‌کنند، تکواندو و کاراته تمرین می‌کنند، جشن‌های‌شان را در آن برگزار می‌کنند، و امروز نیز جشن پنجمین سالگرد «خونه مادری» در این زمین برگزار می‌شود. در گوشه‌ای از زمین بازی میز دست‌سازهای کودکان قرار دارد. این دست‌سازها در جریان کارگاه‌های مهارت‌آموزی ساخته شده‌اند. کارها روی میز چیده شده‌اند و دو نفر از دختران برای فروش کارها پشت میز ایستاده‌اند. آن‌ها با شوخی و خنده برای فروش کارها بازارگرمی می‌کنند. با اعتماد به نفس از مهمانان دعوت می‌کنند تا از کارهای‌شان دیدن کنند و در صورت تمایل از آن‌ها خرید کنند. سمت دیگر زمین بازی صندوق‌ها چیده شده و سنی برای اجرای برنامه‌ها تعبیه شده است.



امیر به بالای سن آمد تا متن خوش‌آمدگویی را برای حاضران بخواند:

«سلام به مهمانان عزیز، به خونه مادری خیلی خوش آمدید... با ما بمانید.»

شاید برای شنوندگان، این چند جمله یک خوش‌آمدگویی نه چندان روان از سوی یک کودک بود. اما برای کسانی که امیر را در این دو سه سال دیده بودند، امیر ایستاده بر روی سن، در حال روخوانی از متن خوش‌آمدگویی برای مهمانان، پیش چشم حدود صد نفر، چیزی کم از معجزه ندارد. زمانی که امیر به «خونه مادری» آمد، کلماتش «نه» و «نمی‌خواهم» بودند و وسیله‌ای که برای تعامل با دیگران داشت، کتک زدن. در خوشحالی و عصبانیت تنها واکنشی که امیر داشت خشونت و زدن بود. واژگان به کمک امیر نمی‌آمدند تا برای ابراز احساسات‌اش از آن‌ها بهره گیرد. معجزه‌ی امیر، با ادبیات و نمایش خلاق اتفاق افتاد. کتاب جهانی مملو از واژه برای امیر ساخت تا بتواند غم و شادی، خشم و آرامش و یا ساده‌ترین احساسات‌اش مانند درد و گرسنگی را ابراز کند. نمایش خلاق به امیر کمک کرد تا بدن‌اش را با احساسات‌اش همراه کند و دست‌اش، حالت چهره‌اش، به یاری بیان حالات‌اش بیایند. امروز امیر در جشن پنج سالگی «خونه مادری»، متن خوش‌آمدگویی را با لبخندی بر لب برای مهمانان می‌خواند.



جشن با خوش‌آمدگویی خانم سیار، مدیریت «خونه مادری» آغاز شد. خانم سیار پاره‌ای از تغییرات و پیشرفت‌های «خونه مادری» در یک سال گذشته را با مهمانان در میان گذاشتند.



«خونه مادری» خانه‌ی امن بچه‌های درگیر آسیب و اعتیاد و کارتن‌خوابی است. یکی از چالش‌های «خونه مادری» حضور مستمر و به‌موقع کودکان است. زندگی کارتن‌خوابی، یا زندگی‌ای که شاید کارتن‌خوابی نیست اما تمام ویژگی‌های یک زندگی کارتن‌خوابی را به دوش می‌کشد از قاعده و نظم گریزان است. شکل زندگی کارتن‌خوابی و اعتیاد، با وجود داشتن سقفی بالای سر، مملو از آسیب است. سوء تغذیه، نبود بهداشت، بیماری و نابسامانی در تمام ابعاد زندگی رخنه کرده است. مداخله در این آسیب‌ها پیش از هر چیز نهادینه شدن شکلی از ثبات و نظم را می‌طلبد تا بستری برای انتقال مهارت و ابزارهای مورد نیاز به وجود آید. پیاده شدن این نظم در قالب ورود و خروج و جدی گرفتن فعالیت‌های کلاس از سوی مربیان و خانواده‌ی کودکان از تغییراتی است که در این نه ماه شاهد آن هستیم. ورود بچه‌ها، زمان صبحانه، میان‌وعده و ناهار مشخص است. ساعت کلاس‌ها و برنامه‌ها مشخص است و همه چیز طبق روال جلو می‌رود. مربیان شاهد این هستند که کودکان و خانواده‌های‌شان هر روز بیش‌تر با نظم «خونه مادری» منطبق شده و خود را ملزم به رعایت آن می‌کنند.

مربیان «خونه مادری» از ابتدا با عشق و علاقه و دل‌سوزی کار می‌کردند. تلاش‌شان این بود که نهایت مهر را به کودکان بدهند. اما برنامه‌هایی که ارائه می‌شدند هدفمند و نظام‌مند نبودند. در راستای موضوع مشخص و برآمده از نیاز مشخصی نبودند. اکنون چشمان مربیان ناظر بر رفتار لحظه به لحظه‌ی کودکان است. نیازهای‌شان تشخیص داده می‌شود و در صورت نیاز روان‌شناس مداخله می‌کند. اما مهم‌تر از آن این‌که طرح درس و محتوا و فعالیت‌هایی که برای کلاس‌ها در نظر گرفته می‌شود، با تدبیر و همکاری و تلاش مسئول آموزش خونه مادری و مربیان و کتابدار «خونه مادری» تنظیم می‌شود. در بازه‌ی زمانی مشخصی به طور پیوسته پیاده می‌شود. فعالیت‌ها هدفمند هستند و پیوستگی دارند. هر نمایشی که اجرا می‌شود، هر شعری که خوانده می‌شود در پس خود معنایی و در بطن خود هدفی را دنبال می‌کند. کتاب «آی دعوا دعوا» قرار است تصویری از دوستی بدون خشونت را برای بچه‌ها بسازد و کتاب «پیکو، جادوگر کوچک» جهانی را برای کودکان تصویر می‌کند که قرار است به دست‌شان دستخوش تغییر شود. و این داستان‌ها و شعرها در کنار فعالیت‌هایی که توسط مربی هدایت می‌شوند به طور منظم و پیوسته ادامه دارند تا در نهایت به تغییرات قابل پیش‌بینی و غیرقابل پیش‌بینی منجر شوند.

برنامه‌ی بعد شعر کودکان پیش‌دبستانی بود. شعر «سبز سبز سبز» که کودکان شش تا نه سال خواندند همراه با نمایش نقاشی‌های‌شان و تک‌خوانی بود. امیرعلی مقدمه شعر را آغاز کرد. امیرعلی از نوزادی به «خونه مادری» می‌آید. تفریح امیرعلی کتاب خواندن و داستان گفتن برای سایر بچه‌های کلاس است. همه‌ی بچه‌ها را می‌نشانند و کتابی در دست، روبه‌روی‌شان می‌ایستد. همیشه هم تاکید دارد که همه باید تصاویر کتاب را ببینند. امیرعلی سواد خواندن ندارد اما با کمک تصاویر کتاب خلاقانه‌ترین داستان‌ها را برای بچه‌ها می‌گوید و آن‌ها را مسحور خود نگه می‌دارد. امیرعلی شش ساله است. مربیان تمام تلاش‌شان را کرده‌اند تا در همین چند ساعت کلاس امیرعلی با آن‌ها به دنیای کودکی سفر کند و چند ساعتی از آسیب‌های

دروازه غار دور شود و آن‌ها را فراموش کند. گرچه ژرفای این آسیب‌ها را در مثال‌هایی که کودکان در بازی‌ها و فعالیت‌ها می‌زنند، داستان‌هایی که می‌گویند و تداعی‌هایی که دارند متوجه می‌شویم. از سرازیر شدن پلیس به خانه‌شان و دستگیری خانوادشان می‌گویند. از ترس‌شان از ریختن بهزیستی و بردن بچه‌ها می‌گویند و این که چطور همیشه تهدید شده‌اند که اگر نخواستند، مادر به بهزیستی زنگ می‌زند تا آن‌ها را ببرد. مربی بچه‌های پیش‌دبستان در پیاده‌سازی «با من بخوان» افزایش مهارت‌های اجتماعی کودکان را مشاهده کرده است. می‌گوید که بلندخوانی نه تنها بر آگاهی کودکان تاثیر داشته است بلکه باعث رشد آگاهی خودش و استفاده در خانه و خانواده شده است.



خانم طهماسبی، مربی بچه‌های زیر پنج سال هم تجربه‌ای مشابه پیش‌دبستان دارد. بچه‌های زیر پنج سال روی سن می‌آیند و با یک، دو و سه مربی شروع به خواندن شعر «رفتم به باغی» می‌کنند. شعر به نسبت طولانی را با هماهنگی تمام تا آخر خواندند. تسلط و اعتماد به نفس‌شان تحسین‌برانگیز بود. این کودکان تا پیش از این جز شعرهای کوچه و بازار و شعرهایی که حتی شنیدن‌اش برای بزرگسالان هم خوش‌آیند نیست، شعری بلد نبودند. کلمات را درست ادا نمی‌کردند و در تلفظ‌شان مشکل داشتند. با مجموعه بسته‌ی «آواورزی با سی‌بی‌لک» و کتاب‌های دیگر این مشکلات برطرف شد. مربی در صحبت‌های‌اش اضافه می‌کند که بچه‌های کلاس‌اش درست گرفتن مداد، قیچی و خیلی از مهارت‌های دیگر را بلد نبودند. با کمک شمارورزی با لولویی + صفر» و کتاب کارورزی حالا کاردستی کلاغ‌های سیاه را می‌سازند. اکنون بچه‌ها شکل اعداد و شمارش آن‌ها را یاد گرفته‌اند. اشکال هندسی و متضادها و مترادف‌ها را تشخیص می‌دهند. رنگ‌ها را به خوبی می‌شناسند. او از تجربه شخصی‌اش با «با من بخوان» می‌گوید: «با من بخوان یادآور کودکی من بود. در اثر حادثه‌ای، من بخشی از خاطرات شیرین کودکی‌ام را فراموش کرده بودم. با «با من بخوان» توانستم بخشی از خاطرات را زنده کنم. خیلی از بازی‌های دوران کودکی به یادم آمد.» خانم طهماسبی حالا مادر دو کودک است. به قول خودش جای کارهای بیهوده برای بچه‌های‌اش کتاب می‌خواند. هر روز شاهد گسترش دامنه واژگان فرزندان‌اش است. تغییر در فرزندان به پدرشان نیز سرایت کرده است. پدر اکنون با مهربانی و آگاهی بیشتری با دو کودک‌اش برخورد می‌کند. روزی یک ساعت دور میز می‌نشینند و با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند. ایشان روی اطرافیان، اقوام و همسایگان هم تاثیر گذاشته است. آن‌ها را به کتابخوانی

برای فرزندان‌شان تشویق می‌کند، با وجود این که در چشم بسیاری از آن‌ها، کودک دو ساله توانایی فهم کتاب را ندارد.



خانم شریفی، مربی کودکان صفر تا سه سال، سال‌ها بنا به دلایلی از خانواده‌اش دور بود. «با من بخوان» باعث شد پیوندی دوباره با کودکی‌اش داشته باشد و توانست بعد از سال‌ها با خانواده ارتباط برقرار کند. او دو دختر دارد. زمانی که از تجربه‌اش با «با من بخوان» می‌گوید، مثال نورا را می‌زند. ورود نورا به «خونه مادری» دو هفته پس از ورود «با من بخوان» بود. دو هفته‌ی اول تنها کاری که نورا می‌کرد، گریه بود. ارتباط با او بسیار سخت بود. آغاز ارتباط او با نورا، کتاب‌های پارچه‌ای بود. نورا کم‌کم با کتاب‌ها آشنا شد. آن‌ها را لمس کرد و حالا انتخاب نورا برای تفریح، کتاب است. آرامش‌اش بسیار بیش‌تر است و توانایی برقراری ارتباط پیدا کرده است.

بهره‌گیری از شیوه‌های گوناگون بلندخوانی در جذب کودکان تاثیر بسیار داشت. بچه‌ها مدت طولانی می‌نشینند و به کتاب گوش می‌دهند. اما رسیدن به این نقطه نیازمند تکرار و تمرین و صبر بسیار بالا بود. شکیبایی و زاویه‌ی دید مربیان «خونه مادری» در طول یادگیری و آموزش از طریق «با من بخوان» گسترش یافت. تغییر کودکان زمانی که به کلاس بالاتر می‌روند مشهود است. دایره‌ی واژگانی و انتخاب واژگان بچه‌ها که از اول مهر به کلاس سه تا شش ساله‌ها رفتند، حیرت‌انگیز است. کودکان صفر تا سه سال با محیط کتابخانه آشنا شدند. یاد گرفتند چگونه کتاب را به دست بگیرند و ورق بزنند. حالا تقریباً هیچ کتابی در کتابخانه پاره نمی‌شود. کتاب از یک شیء خسته‌کننده به جهانی جذاب بدل شده است. **اخلاق و سرزندگی** دست‌آورد ما از «با من بخوان» بوده است.

یکی از کارگاه‌های بسیار مفید خانم صادقی، کلاس مادران کودکان نوزاد و نوپا بود. محتوای این کارگاه درباره‌ی ارتباط مادر و کودک از دوران جنینی است. چهار ماه است که هر دوشنبه مادران پیش از سر کار رفتن به «خونه مادری» می‌آیند و همراه با کودکان خود در کارگاه شرکت می‌کنند. هم‌زمان که کودکان‌شان در کلاس‌ها به همراه مربیان‌شان به ابزارهایی برای تعامل داشتن و ابراز نیازها و احساسات‌شان مجهز

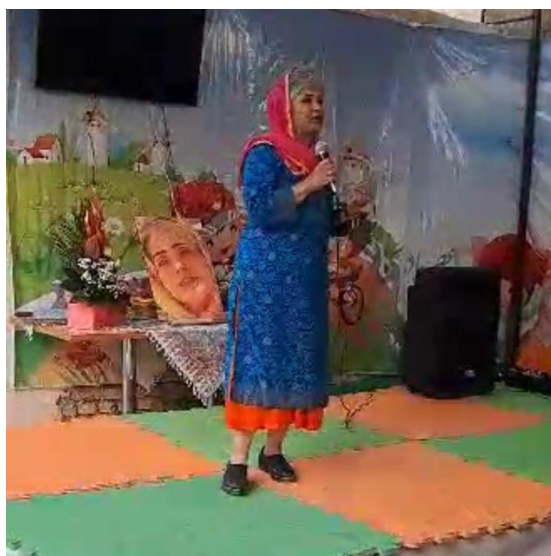
می‌شوند، مادران نیز ارتباط با کودکان خود را ساخته و ترمیم می‌کنند. مادران به جزییات و تغییرات کوچک رفتار فرزندان‌شان توجه می‌کنند. بعضی روزها داستان‌هایی را از رفتارهای جدید و واژگان جدیدی که فرزندان‌شان به کار برده‌اند با هیجان فراوان برای خانم صادقی تعریف می‌کنند. یا این که چگونه آموزه‌های جدیدشان مسئولیت پرتنش و استرس‌زای فرزندپروری را تبدیل به تجربه‌ای دل‌نشین و مهرآمیز کرده است. بسیاری از این مادران قربانی کودک‌همسری هستند. بیشتر آن‌ها از متن یک زندگی آسیب‌زا در خانواده‌ی خود، در سن بسیار پایین، به بطن آسیب در خانه‌ی همسر رفته‌اند و خیلی سریع مادر شده‌اند و تجربه‌ی سخت و آسیب‌دیدگی را در رحم خود همراه با بچه پروراندند. این مسائل و آسیب‌ها با بچه به دنیا آمده‌اند و یک مادر آسیب‌دیده را تبدیل به مادری آسیب‌زا می‌کنند. مادران با تمام سختی‌ها و مشقت‌هایی که احاطه‌شان کرده می‌خواهند فرزندان‌شان امنیت داشته باشند. خانم پیرالی از جمله مادرانی است که تاثیر این کارگاه را به وضوح در زندگی خود و ارتباط با دختر کوچک‌اش مشاهده کرده است.



خانم پیرالی روی سن می‌آید و از تجربه ارزشمندش با کودک خویش می‌گوید. از این که تا پیش از این چیزی از فرزندپروری نمی‌دانست یا به اشتباه تصورش این بوده که مراقبت از کودک تنها محدود به تامین نیازهای اولیه‌ی کودک است. چرا باید برای بچه کتاب خواند؟ باور به این که ارتباط با کودک از زمان جنینی آغاز می‌شود! این که کتاب رنگ‌آمیزی، کتاب مناسب و باکیفیت برای کودک نیست و چگونه خلاقیت کودک را محدود می‌کند. خانم پیرالی، که هم از پرسنل «خونه مادری» است و هم یک مادر ساکن دروازه غار از این می‌گوید که چگونه دخترش، واژه‌ها را در موقعیت‌های گوناگون به درستی انتخاب می‌کند. کیانا «پیشنهاد» می‌دهد، کیانا «انتخاب» می‌کند. کیانا «گرمای آفتاب را حس می‌کند» و شب‌ها برای مادرش قصه می‌گوید. امروز از این مادران در «خونه مادری» کم نیستند.



در این نه ماه دایره‌ی واژگانی کودکان «خونه مادری»، ساکن دروازه‌غار، تغییر کرد. دامنه‌ی واژگان آن‌ها گسترش یافت و نمونه‌های آن را در روابطشان با دوستانشان، مربیان و خانواده‌شان می‌توان دید. اکنون کودکان دروازه‌غار آغازگر تغییرات در درون خانواده‌شان هستند. واژه دارند تا نیازها و خواسته‌هایشان را به مادرشان منتقل کنند. واژگان به کمک‌شان می‌آیند تا نارضایتی خود، ناراحتی و درد خود را به پدرشان بگویند. با کلمات از شرایط سخت خانه و زندگی برای مربی و روان‌شناس می‌گویند و بالاتر از همه، از مادرشان و پدرشان می‌خواهند تغییر کنند. باسواد شوند تا بتوانند پاسخگوی نیازهای تازه کشف‌شده‌شان باشند. ندا و زینب دلیلی می‌شوند تا پدرشان اعتیادش را ترک کند، به دنبال کار بگردد، باسواد شود و حالا روزها وقتی ندا و زینب از مدرسه می‌آیند، با پدر روخوانی و دیکته کار می‌کنند.



خانم زندگی، مسئول آموزش روی سن می‌آید. او درباره‌ی روند آموزش در «خونه مادری» توضیح می‌دهد که چگونه رویکرد و روش به موازات یک‌دیگر در «خونه مادری» تغییر کرده و در راستای برآورد کردن نیاز کودکان و بزرگسالان در آموزش، غنی‌تر و جامع‌تر شده‌است. ایشان اضافه کردند: «تا پیش از با من بخوان روش سوادآموزی خونه مادری از روش‌های دیگری برای سوادآموزی استفاده می‌کرد. ولی با آمدن روش «با من بخوان» به این سوادآموزی عمق و وسعت بخشیده شد. هجده نفر از بچه‌های ده سال به بالا که از تحصیل بازمانده بودند از سال گذشته برای باسواد

شدن از «با من بخوان» بهره بردند؛ «با من بخوان» آن‌ها را با ادبیات و خواندن کتاب، نمایش، قصه و تئاتر درمانی مانوس کرده و اکنون این کودکان توانسته‌اند برای سال تحصیلی جدید به کلاس دوم یا بالاتر بروند.»

خانم کریمی، از پرسنل و مادران «خونه مادری» با اعتماد به نفس به روی سن می‌آید. کتابی را که با خود آورده است باز کرده و شروع به خواندن آن می‌کند. او به تازگی در «خونه مادری» باسواد شده است. اگر در ساعات خلوت به «خونه مادری» بیایید، او را در وقت استراحت‌اش می‌بینید که یا در حال مطالعه‌ی کتابی است و یا از روی کتابی می‌نویسد. او مادر سیاوش است. در کارگاه‌های مادران نوزاد و نوپا شرکت می‌کند. پایه‌پای کودک‌اش رشد می‌کند و اکنون که زمان صحبت کردن سیاوش است، می‌تواند جهان جدیدی را پیش چشمان او خلق کند. خانم عطایی روی سن می‌آید و شروع به خواندن کتاب می‌کند. او مادر چهار دختر است و به تازگی باسواد شده است. پیش از آن که او باسواد شود، دو دختر بزرگ‌اش در کلاس سوادآموزی باسواد شدند. آن‌ها شروع به کتاب‌خوانی، قصه‌گویی و شعر خواندن برای مادرشان کردند و او را تشویق کردند که باسواد شود. او باسواد شد و حالا می‌تواند تعاملی متفاوت و عمیق‌تر با فرزندان‌اش داشته باشد. او زیر نظر خانم صادقی ارتباط سازنده و مهرورزانه با کودک را آموخت. حالا هر روز در وقت استراحت خود، زمانی را به دو دختر کوچک‌ترش اختصاص می‌دهد. دختر بزرگ‌اش می‌خواهد کتابدار «خونه مادری» شود. با افتخار این را می‌گوید و هر روز در پی کتابی به کتابخانه می‌آید.



آخرین برنامه‌ی جشن پنج‌سالگی «خونه مادری»، نمایش «ضحاک وحشی» است. این نمایش حاصل ماه‌ها تلاش کودکان «خونه مادری» در کنار یاوران ما آقای امیری و خانم طاهری و خانم حسینی است. خیلی از بچه‌هایی که در این نمایش بازی می‌کردند تنها سه یا چهار ماه از شیوه‌ی «با من بخوان» بهره‌مند شده بودند. این نمایش نماد پیوند فرزندان «خونه مادری» با کتاب است. کودکانی که با اعتماد به نفس داستان ستمگری ضحاک و دلاوری کاوه را نقش‌آفرینی کردند. هنگام نمایش بداهه‌پردازی کردند و چشم همه را به خود خیره نگه‌داشته بودند. این نمایش نشان داد که بچه‌ها توانستند اتاق امنی برای زمان استیصال خود پیدا کنند. صحنه‌ای که ابعاد گوناگون و توانمندی‌های‌شان را در پیش چشمان‌شان ملموس کرد. خشم‌شان را به نقشی پرشور تبدیل کرد، تجربه‌ی زیست‌شان را به بداهه‌پردازی‌ها و استفاده از بدن‌شان.



تجربه‌ی نه ماه پیاده‌سازی «با من بخوان»، در اولویت قرار دادن کتاب باکیفیت و ارتباط از طریق کتاب، افقی روشن در پیش چشمان یاوران «خونه مادری» گشود که می‌توان در مسیر تغییر گام برداشت. هر چقدر که بتوان کودکان را سریع‌تر به این چرخه وارد کرد، تغییر و تاثیر دامنه بزرگ‌تری را دربرمی‌گیرد.

دست‌آورد ما از پیاده‌سازی «با من بخوان» در این نه ماه را می‌توان به این صورت خلاصه کرد:

۱. شاهد رشد سواد شکوفایی در کودکان «خونه مادری» در دروازه غار بوده‌ایم.
۲. کیفیت خواندن و نوشتن و یادگیری مفاهیم ارتقا یافت.
۳. کودکان شش ساله با این شیوه توانستند دوره‌ی پیش‌دبستان را بگذرانند و به کلاس اول بروند.
۴. کودکان نوپا بسیاری از مفاهیم مانند رنگ‌ها، اعداد و... را درک کرده و یاد گرفتند.
۵. مربیان توسط استاد آزاده صادقی آموزش دیدند و مهارت‌های مورد نیاز برای آموزش کودکان را فرا گرفتند.
۶. مادران کودکان نوپا که در «خونه مادری» نگهداری می‌شوند در دوره‌های مخصوص «با من بخوان» شرکت کرده و اکنون سعی می‌کنند رفتار خود را با کودک نسبت به گذشته تغییر دهند و به نیازهای کودکان توجه بیشتری کنند. از طرف دیگر آموزه‌هایی که دیده‌اند را به مادرانی که در همسایگی یا خانواده‌شان هستند انتقال دهند.
۷. کتابخانه «خونه مادری» تبدیل مکانی برای آموزش، یادگیری، خواندن کتاب و لذت بردن شده‌است.